

کشاف الحروف

ابوالحسن علی بن عثمان خلیف بن خلدون
تبریز

ادوات «می» استمرار، غالباً در جاهای مختلف جمله، و گاهی
از فعلی که بدان متعلق است بسیار دور قرار میگیرد: می نفی
و وجود نمود (۱) می بهتر از وی طلب کردم (۲) اگر می
طریق معاملات کنی (۳) ورامی انسان خوانند (۴) عجمی رامی بریاضت عربی زبان
کنند (۵) می بمجاهدت بدان محل رسانند (۶) می بچندین آفت مبتلا دارد (۷).
ادوات «می» با صیغه های امر، استقبال، ماضی قریب و ماضی بعید یکسان بکار
می رود: می مبین (۸) برین قیاس می کن (۹) می خواهند بود (۱۰) میخواستند بود
(۱۱) حلقه می زده بودند (۱۲) می بستند (۱۳). با ماضی بعید، حتی بای حکایت
هم استعمال می شود: جرمی کرده شده بودی (۱۴) میلی پیش نهادی بودی (۱۵).

By L.S. DUGIN. Journal Royal Asiatic Society of Bengal

نسخه بدلای حواش از چاپ لاهور است که نویسنده نقل کرده . م

(۱) نفی وجود نمود (۲) بهتر از وی طلب می کردم (۳) اگر دعوی ملامت می کنی
(۴) ویرا انسان میخوانند (۵) میکنند (۶) مجاهده بدان محل رسانند (۷) (۸، ۷، ۹ و ۱۰)
«می» حذف شده (۱۱) در چاپ لاهور همین عبارات است و من نه بدنام به تعبیری
دیگر چگونه می توانست بیان شود (۱۲ و ۱۳) حرف می حذف شده (۱۴) این جمله
کاملاً افتاده (۱۵) اندر پیش نهادی.

وجودات «می یا همی» در عین حال مانع استعمال بای حکایت نمی شود: می یا فتمی (۱۶) همی بود می - می بودی (۱۷) میگرد می (۱۸) می نمودندی - می خواندمی .

ادات «می» در جملات فعلی پیش از حرف نفی می آید و در افعال مرکب با اضافه، قبل از اضافه است: می نیاری (۱۹) می ندهید، می نه بیند، می بر کشی (۲۰) می نگرست (۲۱).

می وهمی با حرف «به» نیز استعمال می شود: همی بشناسیم، می بیاید (۲۲) می بداید (۲۳) می بیسام (۲۴) می بستانند (۲۵) بای مکسور که گاهی مضموم تلفظ می شود، همچون بیاید، (۲۶) قبل از حرف نفی در افعال می پیوندند: بستوانی (۲۷) بنگردد (۲۸) بنیفتند (۲۹) بنخوردد و بنه خفت (۳۰) بنگشت (۳۱) بنشود (۳۲).

* * *

«ب - مضموم و مکسور» پیش از مصدر و افعال و صفی: دست بداشتن، بدانستن (۳۳) بفروخته (۳۴) بشولیده، بشده، پیوده (به یوسف و زلیخای فر دوسی و اسراراً لتوحید رجوع شود) بایستادی، برفتمی: بستندی، بیامدندی .

حرف نفی «نه» همچنان «نا» با مصدر: ناطلبیدن، ناکردن، ناخفتن و ناگفتن گاهی از فعل متعلق خود بسیار دور قرار می گیرد: هیچ چیزی ندیدم که نه حق را اندران بدیدم (۳۵) اگر نه رعونت طبع و ضلالت عقل بر شما مسلطستی (۳۶) کی وی نه بخداوند تعالی جاهل بود - هیچ کس نیست که نه شیطان و بر اغبه کردست (۳۷) [در تاریخ گزیده می چو نیم: اگر نه شهوت بودی غفلت بر خلق ظفر نیافتی]. حذف ضمیر متکلم و جمع در جمله های متعاطفه؛ مثال این چنین حذف بسیار است:

طبع را از ادراک معانی پیرداختند و حدیث حق بینداخت. می خوردند و بوست

(۱۶، ۱۷ و ۱۸) می حذف شده (۱۹) می، حذف شده. فعل «چنانکه» در یکی از نسخه بدل های چاپ «ژ» یا شده به «عمل نکنی» بدل شده است (۲۰) چرا بر کشیدی (۲۱) حرف نفی حذف شده (۲۲) میباید (۲۳) میدارند (۲۴) بسارم (۲۵) می بستند (۲۶) باید (۲۷) نتوانی (۲۸) بیندازد (۲۹) نیفتند (۳۰) بسی نخورد و نخفت (۳۱) نه بگشت که البته فارسی درست نیست (۳۲) نشود (۳۳) دانستن (۳۴) فروخته (۳۵) ... که حق را اندران ندیدم (۳۶) مسلط بودی (۳۷) هیچ کس ... کرده است.

بر سر من می انداخت (۳۸) د میدند و با یستهای خود نهفت و ... بستند و با سبان
 بر گماشت (۳۹) اندران شهر راه یافته اند و صورت این طریق را قبیح گردانیده (۴۰)
 تو به کردم و باز گشت (۴۱) نامت از دیوان سعد اپاک کردیم و در دیوان اشقیان
 ثبت کرد (۴۲) و جمله محققان مجاهدت اثبات کرده اند و آنرا اسباب مشاهدت
 گفته (۴۳) من تهمت از راه تو کمال برداشته ام و آنرا از وحشت حرص نگاه
 داشته - نقلان خود کتب ساخته اند و بسیاری جمع کرده - آن گروه رسیده
 اند و یافته و بفرمان دعوت باز آمده (۴۴) آنانکه از رنج مجاهدت رسته باشند و ...
 جسته و ... بر سیده و ... بدیده و ... بشنیده الخ - کتابی ساخته ام و ... نام نهاده (۴۵) آلت
 اظهار الحاد خود ساخته اند و ... نهان کرده (۴۶) عاجز شدیم و از همه بازماند
 (۴۷) چون طعام پیش آوردند بخوردی (۴۸) طرفی از مقامات بیان کرده ام
 و میان حال و مقام فرقی کرده (۴۹) گفته اند و شنیده (۵۰) اگر مزا میردی
 شنیدندی ... دیدی (۵۱) کراهیت داشته اند و ... پرهیز کرده و ... غلو نموده (۵۲).



روش غیر معمول بیان وجه شرطی بوسیله ماضی مطلق بایابی که در آخر
 کلمه بکار رفته (۵۳) همچنین در نسخه و یانا، در خطای ناسخ نباشد، عبارتی
 دیده می شود که بجای وجه شرطی، چنانکه انتظار مبرفت، استقبال ساده،
 استعمال گردیده است: چون حق تعالی خواهد که عوان بچه را تاج
 کرامت بر سر خواهد نهاد (۵۴) چیزی معلوم نداشتیم که بتوفر ستادیمی (۵۵)
 نیامده اند کی ... نگر بستندی و ... بخربند ندی و ... بگزید ندی و ...

(۳۸) می انداختند (۳۹) بر گماشتند، بستند، نهفتند (۴۰) گردانیده اند.
 (۴۱) باز گشتم (۴۲) ... باک کردم و ... نبشتم (۴۳) گفته اند (۴۴) ایشان، بجای آن
 گروه (۴۵) نام کرده شد (۴۶) کلمه اند حذف شده (۴۷) بازماندیم « ۴۸ »
 بخورد ندی (۴۹) نهاده ام، بعوض کرده (۵۰) شنیده اند (۵۱) اگر هزار ... دید ندی
 (۵۲) کراهیت داشته اند هر چند اگر حذف نموده اند و خود پرهیز کرده اند و غلو نموده اند.
 (۵۳) تا بدانجا که من می دانم بای شرط و جزا است، بای شرط در قضیه شرطیه
 حذف شده است و بای جزا در جزای شرط محفوظ مانده (۵۴) چون حق تعالی خواهد
 تاوان بچه را تاج و مملکت دهد (این جمله از نسخه «ژ» اندکی درست تر مینماید)
 (۵۵) چیزی معلوم نداشتیم که بتوفر ستادیم

برسیدندی و .. ببردندی (۵۶) اهل نیافت تا نشر کردی ، پیوسته من دوست
داشتی که گرسنه بودی و نصیب خود بدیگر آدمی ، باستی تا همه مؤمنانرا
کرامت بودی ، باستی تا پیغامبر را بودی ، پیش از آنکه بزمین آمدی (۵۷)
محتاج نبود تا بوده گشتی (۵۸) خور دندی تا بز بستندی (۵۹) نزدیک بود که
دین بر من تباه شدی (۶۰).

یا شرط و جزا با اعضا رع و فعل بودن و ضمیر مخاطب فعل ماضی :
(به مقدمه اسرار التوحید و برارن و نیکسو نر جوع شود) : اگر دین گریبان گیر
ایشان گرددی تصوف بهتر ازین کنندی و .. پندار ندی و ... ننگر ندی و ... کنندی
(۶۱) اگر نه آنستى ... از ایشان این نکشمی (۶۲) اگر نه
رعونت طبع و ضلالت عقل بر شما مسلطستى سخن ازین سنجیده تر گو ییدی (۶۳)
اگر بقاضی الحاجات عالمستى از چون خو یشتنى حاجت نخو اهدى (۶۴) اگر
بعمل بی علم بدوراه باشدی نصاری را .. اندر مشاهده اندی (۶۵) اگر اندر
دوزخ .. مگاشفندی .. یا دنیا ییدی (۶۶) اگر بحقیقت بشناسدی ازین سرای
فانی بکسلیدی (۶۷) اگر دوام آن رو انباشدی نه محب محب باشدی (۶۸)
اگر بینندی برهنندی (۶۹) اگر من با ایشان نباشمى ... مغرور شوندى ، اگر عجب
صورت گیردی آنجا بایدی کسی ، اگر کافران بدانندی ... نجات یابندی ، اگر عاصبان
بدانندی نجات یابندی و .. ظاهر شو ندی (۷۰) و اگر نیستی ایشان نکنندی (۷۱)
و از روی جو از جا یز باشدی که این هر یک اندر همه اعضا شایع باشدی (۷۲) .

«۵۶» بریده، بریده، بر گزیده، خر برده، نگر بسته - «نیامده اندکی» حذف شده «۵۷» پیش از
آنکه بزمین هی آمدند «۵۸» «تا بوده گشتی» حذف شده «۵۹» خور دند «۶۰» شود .
«۶۱» متن لا مورد شاید در اثر کوشش نا سخ - که خواسته است کاماتی را که برای
او ناهاً نوس هی نمود در دست کند - اندکی بهتر شده است . بهر حال چنین آغاز شده :
اگر دین گریبان ایشان گیر ندی تصوف بهتر ازین کنندی . «۶۲» نکشیدمى «۶۳» مسلط
بودی بجای مسلطستى ، بخته تر بجای سنجیده تر و گو یندی بجای گو ییدی «۶۴»
و ابستى بجای عالمستى و نخو استى بجای نخواهدى «۶۵» عمل بجای بعمل ، یافتى بجای
باشدى ، نصاری بجای نصاری را و بودندى بجای اندى «۶۶» مکاشف بودندى و یاد نیامدی
«۶۷» شناختى - «فانی» حذف شده - بکسلیدی «۶۸» نباشد و باشد ، با حذف یا «۶۹»
نم بینندی ، برهنندی - «اگر» حذف شده «۷۰» شدندی «۷۱» اگر حلال نبودى ایشان
نگر دندی «۷۲» باشد .

اگر سماع کنند از همه آفات آن برهنده :

بای تمنا، پس از کاشکی، با صیغه مضارع هم استعمال شده است: کاشکی ما ازین سماع سر بسر برهمی (۷۳) کاشکی برهنده (۷۴) (برای مثال به تند کره اولیاء مراجعه شود) اینجا باید مثالی از ترکیب مشابهی که هر چند بیان آن دشوار است بیاوریم: من بخواب دیدم که قیامتستی و جمله خلق اندر حسا بگاهدی (۷۵).

یک نوع حالت امر که افزودن الف در آخر کلمه، آنرا موکد می گرداند: مه ایستید (۷۶) (در عربی فلا یقمن).

استقبال ساده عوض آنکه با مصدر مرخم بکار رود با مصدر تمام بکار رفته: و راخو اهم کشتن (۷۷).

جاییکه فعل بودن پیش از فعل وصفی واقع شود، حرف نفی به اولی متصل می گردد: پس گرفتار یست فتاده همیشهگی (۷۸) و بر اندر غیب کاری افتاده نیست (۷۹). استعمال صفت مفعولی مخفف: کرد از نا کرد اولیتر داند (۸۰) نا کرد از کرد اولیتر داند (۸۱) همیشه بود.

استعمال اشکال نادر جمع غائب ماضی غیر معین و ماضی بعید فعل بودن که با فرار دادن ب در سر آن به معنای موجود شدن بکار می رود: بوند (۸۲) بوده بود (۸۳) بوده بودند (۸۴) سدیدگر خاطر بیود (۸۵) نبوده و پس بیوده

بنای مجهول بوسیله فعل آمدن: داشته آید، گفته آمده است. در حالی که یک فعل با مصدر عربی مرکب شود، دومی را میتوان با جمله کاملی تکمیل کرد: طلب قوتی که از آن چاره نیست میکنم (۸۶).

با لآخره از شکل نا مفهوم و کفتا، یاد می کنیم که در متن هم رعایت کرده ایم: دو پیر بودند یکی شیخ ابو علی سیاه کفتا (۸۷).

«۷۳» بر ستمی «۷۴» کاشکی برابر برهنده «۷۵» بخواب دیدم که قیامت است و جمله خلق اندر حسابگاه قائم اند «۷۶» نه ایستید «۷۷» این را بخوام کشت «۷۸» پس کاری فتاده همیشهگی «۷۹» نه افتاد است، که فارسی درست نیست «۸۰» و «۸۱» در هر دو حال مصدر تمام هست «۸۲» باشد «۸۳» بود «۸۴» بود «۸۵» بودند. «۸۶» طلب قوتی میکنم که از آن چاره نیست «۸۷» گفتندی، که البته باز هم مطلب را روشنتر نمیکند این کلمه راژ و کوفسکی هم بعینت نسخه بدل ضبط کرده. باری نویسنده به چاپ سمرقند نیز مراجعه کرد و آنجا فعل گفتن اصلاً نیست و متن آن چنین است: در هر دو پیر بودند یکی مسعود نام و یکی شیخ ابو علی سیاه رحمة الله علیه مسعود بدو کس فرستاد که .. الخ